

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

ادامه بحث در صورت پنجم:

بحث در این فرضیه بود که ظهور منعقد شده برای بقائش و استمرارش متوقف باشد بر عدم وصول قرینه منفصله بعد از مقام مخاطب.

اقوال:

در این جا دو نظریه هست که آیا استمرار ظهور متوقف است بر عدم وصول قرینه منفصله و یا به تعبیر دیگر بفرمایید که قرینه منفصله واصله. این دو تا تعبیر با هم یک تفاوتی دارند اما در بحث ما حالا خیلی مهم نیست. بگوییم متوقف است بر عدم وصول قرینه منفصله یا بگوییم متفرع است بر عدم قرینه منفصل واصله. حالا همان عبارت متداول مان را عرض می‌کنیم.

دو نظریه در این جا وجود دارد. یک نظریه می‌گوید بله متوقف است و اگر قرینه‌ای واصل شد ظهور ماسبق لاینعدم اما از حالا به بعد دیگر ظهوری نیست و بنابراین حجیت هم دیگر نیست به خاطر این که سالبه به انتفاء موضوع است.

ولی نظر دیگر که شاید نظر مشهور بین اعلام باشد این هست که نه، ظهور مادامی نیست بلکه ظهور ثابت است، ظهور باقی است الی آخر الآباء. بله قرینه منفصله‌ای که می‌آید و واصل می‌شود، فقط حجیت را از بین می‌برد. پس سالبه به انتفاء محمول است نه سالبه به انتفاء موضوع.

دلیل قول اول: (3:09)

مستند قول اول که می‌گفت مادامی است و از بین می‌رود که دیروز توضیح دادیم، حاصلش این شد که ظهور تصدیقی یعنی ظهور کلام در این که متکلم همان چیزی را که گفته است اراده جدی هم کرده. و ظهور کلام در این که مراد جدی‌اش مطابق است با این مدلول استعاملی کلامش. این ظهور یک ظهوری است که در اثر ظهور حال متکلم پیدا می‌شود و الا خود لفظ که الفاظی است که دارای یک معنایی است، این جهات را به ما لو خلی و طبعه نمی‌فهماند. بلکه این ظهور حال متکلم است که ضم می‌شود به سخنی که گفته و قهراً برای آن سخنش این ظهور پیدا می‌شود که همین مدلول استعاملی حالا بای دلالة - مطابقی باشد، تضمنی، التزامی - مراد جدی‌اش هم هست. و وقتی قرینه منفصله واصل می‌شود، دیگر آن ظهور حال از بین می‌رود. پس بنابراین معنا ندارد که بگوییم چنین ظهور تصدیقی باقی می‌ماند. و این مقدمه را هم باید توجه کنید که این ظهور تصدیقی حدوداً و بقائاً دائر مدار علتش است. یعنی این جور نیست که ظهور تصدیقی فقط در مرحله پیدایش مبتنی باشد بر آن ظهور حال. این ظهور حال اگر عوض هم شد، آن ظهور تصدیقی دیگر باقی باشد. این ظهور حال لایزال پشتوانه ظهور تصدیقی است.

این حرف فائیلین به قول اول و خود این فرضیه است.

اشکالات دلیل اول: (5:17)

بر این استدلال و این نظر و جوهی از ایرادات بیان شده یا می‌شود بیان کرد که باید بررسی کنیم.

اشکال اول: (5:30)

ایراد اول از کلمات مرحوم محقق شهید صدر قدس سره استفاده می‌شود. عرض می‌کنم استفاده می‌شود نه این که عین این مطلب در آن جا وجود داشته باشد. استفاده می‌شود به بیان و تحریر مّا. و آن این است که وقتی متکلمی به کلامی تکلم می‌کند سه فرضیه در این جا نسبت به ظهور حالش وجود دارد.

فرضیه اول این است که ظاهر حالش این باشد که به شخصِ هذا الکلام می‌خواهد تمام مرام و مراد خودش را بیان کند و منتقل به مخاطبش کند. ظاهر حالش این است که این که متداول هم در مکالمات عرفیه همین جوره. معمولاً با همان سخنی که در یک بیانی بیان می‌کنند، می‌خواهند مرادشان و مرام جدی‌شان را به مخاطب منتقل کنند، نه به مجموع این کلام و سایر کلماتی که بعداً می‌گویند یا قبلاً گفتند.

فرضیه دوم این است که ظاهر حالش این باشد که به این کلام و سایر خطابات و کلماتش می‌خواهد مرادش را تفهیم بکند و انتقال بدهد نه به شخصِ هذا الکلام. می‌خواهد به این مجموعه مطالبش را بیان بکند که مثلاً ممکن است کسی در مورد شارع مقدس همین جور ادعا بکند که انسان وقتی به کلمات شارع مراجعه می‌کند، می‌بیند به مجموع کلماتش می‌خواهد بیان کند. حتی به مجموع کلماتی که ممکن است بین کلام اول و دوم، حدود دویست سال فاصله باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را فرموده و امام حسن عسکری علیه السلام قرینه او را بیان می‌فرماید، تخصیصی دارد، تقییدی دارد، شرطی دارد، چیزی دارد که ممکن است در کلام حضرت عسکری علیه السلام باشد. حدود دویست فاصله بین آن کلام و این کلام باشد. شارع به مجموع می‌خواهد بفهماند مراد جدی‌اش را.

حالا توجیه این که این وسط چه می‌شود؟ چطور این دویست سال مردم به این عمل می‌کنند؟ این جا محل اختلاف است که حالا این چه می‌شود؟ آقای اصفهانی می‌فرماید یک حکم ظاهری است. ولی بعضی دیگر می‌فرمایند حکم ظاهری هم نیست بلکه یک تخیلی بوده که می‌کردند و مردم معذورند. خب حالا این‌ها در خطا افتادند، در مفسده افتادند یا مصالح از دست‌شان رفته چه می‌شود؟ هر چه در همان جمع بین حکم واقعی و ظاهری جواب دادید، جواب این جا هم هست.

خب این هم یک فرضیه که بگوییم ظهور حال این است که به مجموع می‌خواهد بفهماند.

فرضیه سوم این است که ظاهر حال متکلم این است که با شخصِ هذا الکلام که صدّر منه، قبل از صدور قرینه منفصله، می‌خواهد بفهماند و بعد از صدور قرینه منفصله با

مجموع آن و هکذا. یعنی بعد از قرینه دوم با مجموع آن‌ها، و بعد از قرینه سوم با مجموع آن‌ها و هکذا. این کلام در بستر تاریخ رسالت‌های مختلف دارد. با کلام اولی که قبل از قرینه منفصله می‌گوید، می‌خواهد با شخص این کلام مراد و مقصدی را منتقل کند. از زمان قرینه منفصله، به مجموع این دو تا می‌خواهد منتقل کند. اگر بعداً باز قرینه‌ای آمد با مجموع این سه تا می‌خواهد منتقل کند. ظاهر حالش این باشد. مثلاً فرض کنید که یک متکلم یا قانونگذاری می‌خواهد الان تا هفت یا هشت یا ده سالی غسل جمعه را واجب نماید و بعد از گذشت آن مدت غسل جمعه مستحب باشد. حالا می‌آید می‌گوید «اغسلوا غسل الجمعة فی يوم الجمعة». الان هدفش این است که با این کلام وجوب را بفهماند. خب می‌فهماند چون ظاهر صیغه امر، وجوب است. بعد از گذشت هفت یا هشت یا ده سال می‌آید و می‌گوید «لابأس بترك غسل الجمعة». از آن به بعد دیگر مقصودش این است که با مجموع بفهماند که مجموعش می‌شود چه؟ مجموع آن کلام «اغسلوا» با «لابأس بترك غسل الجمعة» می‌شود استحباب. بنابراین، این متکلم می‌خواسته با شخص هذا الکلام قبل از صدور قرینه منفصله، مطلبی را بفهماند و بعد از صدور قرینه منفصله به مجموع دو کلام می‌خواهد مطلبی را بفهماند. این هم فرضیه سوم است.

اما فرضیه اولی که به نفس هذا الکلام می‌خواهد بفهماند نه به مجموع کلماتش، خب اگر ظهور حال متکلم حینما تکلم بهذا الکلام این بود، قهراً برای آن سخن یک ظهور تصدیقی پیدا می‌شود که بله این آقا این حرف را می‌خواهد بفهماند. و مراد جدی‌اش همین چیزی است که این سخن به حسب موازین لغت و ادبیات لغت بر آن دلالت می‌کند. وقتی که این طور شد، اگر بعداً قرینه منفصله‌ای واصل شد به ما، دیگر این ظهور از بین نمی‌رود. آن وقتی که این حرف را زد ظهور حالش این بود. این ظهور که از بین نمی‌رود، منعدم نمی‌شود. چون فرض این است که ظاهر حالش این بود. الان که ما به قرینه برمی‌خوریم این جور نیست که پس در آن وقت ظاهر حالش این نبوده. آن وقت ظاهر حالش این بود. و حالا هم با برخورد به این قرینه منفصله آن ظاهر حال قبلی به هم نمی‌خورد. آن وقت ظاهر حالش این بود و حالا با این قرینه منفصله می‌فهمیم آن ظاهر حال مطابق با واقع نبوده نه این که ظاهر حال نبوده. مثل اماره‌ای که بعداً ما بفهمیم خلاف واقع است. خب وقتی فهمیدم خلاف واقع است، می‌فهمیم اماره مطابق با واقع نیست نه این که آن اماره نبوده، نه این که آن اماره دلالت نداشته. خب پس بنابراین چون آن موقع ظاهر حالش این بوده، قرینه منفصله هم نیاورده بوده، بنابراین یک ظهور حالی برای ما منعقد شده و در طال الزمان که ما به قرینه منفصله برمی‌خوریم، این قرینه منفصله منقلب نمی‌کند حالت قبل را. بله بعد که به قرینه منفصله برمی‌خوریم، این قرینه منفصله‌ی بعد به ما می‌فهماند آن ظهور حال قبل مطابق با واقع نبود. آن جا ظاهر حالش این بود که فقط به نفس هذا الکلام می‌خواهد مراد خودش را بفهماند و حالا می‌فهمیم نه چون اگر به نفس هذا الکلام بود معنا نداشت این قرینه منفصله را صادر کند. با این قرینه منفصله می‌فهمیم آن ظهور حال مطابق با واقع نیست اما نه این که نبوده بلکه آن بوده. پس این قرینه منفصله لایرفع از ظهور سابق و آن ظهور مادامی نیست که بگوییم آن ظهور تا وقتی است که به این قرینه برنخوریم، وقتی به قرینه برخوردیم دیگر این ظهور از حالا نیست. نه، این ظهور همین طور هست تا الی آخر. دیگر ابدی است، ازلی نیست ولی ابدی است و دیگر از بین نمی‌رود.

و اما فرضیه دوم که ظاهر حالش این باشد که با مجموع کلماتش می‌خواهد مرادش را بفهماند. خب اگر این باشد، اصلاً ظهوری منعقد نمی‌شود تا حالا ما بگوییم مادامی است، یا نه. در این جا وقتی ظهور کلام درست می‌شود که ما به همه کلمات واقف باشیم چون

با مجموع خواسته بفرماید. بنابراین مثلاً زرارهای که دأب امام صادق علیه السلام را فهمیده که ایشان با مجموع مطلبی را می‌خواهند بفرمایند، وقتی از امام علیه السلام در مجلس واحدی شنید که مثلاً کل ماء طاهر، در آن جا ظهور تصدیقی را نمی‌فهمد بلکه می‌گوید که حالا باید صبر بکنیم و تا آن مدتی که ظاهر حال حضرت علیه السلام بر این است که ممکن است تقیید بکند، بگذرد. کلمات دیگری را که از ایشان صادر می‌شود ببینیم یا به افراد دیگری که ممکن است فرموده باشند ببینیم و آن وقت معلوم می‌شود که حضرت علیه السلام با این «کل ماء طاهر» چه می‌خواهند منتقل کنند. می‌خواهند منتقل کنند هر آبی پاک است و یا نه ممکن است قیود داشته باشد.

پس در فرضیه دوم اصلاً موضوع نیست برای این که ما بحث کنیم آیا این ظهور، مادامی است یا ثابت است و غیرمتغیر است. چون به مجموع کلام خواسته مراد جدی خود را بفرماید.

و اما فرضیه سوم که با این کلام تا آن زمانی که قرینه منفصله نیاید به شخص هذا الکلام خواسته منتقل کند و از زمان وصول آن قرینه منفصله به مجموع الکلامین خواسته و هکذا. این مطلب قابل تصور است اما کجا؟ جایی که متکلم مرادات مختلف دارد. مثل همین مثالی که زدم. مرادش تا چند سال وجوب غسل جمعه است و بعد از آن مرادش استحباب غسل جمعه است. خب این مرادات مختلف است. اما اگر ظاهر حالش این است که نه بابا یک مراد واحد واقعی دارد و آن را می‌خواهد با این کلام بیان بکند، آن دیگر معنا ندارد بگوئیم تا زمان وصول قرینه منفصله این را خواسته و بعد از وصول آن قرینه منفصله چیز دیگر را خواسته. مفروض معمول کلمات همین است که یک مراد واقعی است که می‌خواهند از آن کشف کنند و از آن خبر بدهند.

بنابراین این فرضیه سوم درسته اما باز در فرضیه سوم توجه می‌فرمایید که ظهورها چیست؟ ظهورها باز این طور نیست که مادامی باشد. آن ظهور اولی همین طور باقی است. یعنی تا آن زمان که این قرینه منفصله واصل بشود، ظهورش آن بوده و حالا هم همین جوره. ظهور تا این زمان همین بوده و تغییر نمی‌کند. و همه افرادی که آن زمان را درک کردند وظیفه‌شان آن بوده. از این به بعد یک ظهور جدید پیدا می‌شود در عرض ظهور قبل به یک معنا و در طول ظهور قبل به یک معنا. از نظر زمانی درطول ظهور قبل ولی از نظر واقع امر در عرض ظهور قبل است. آن یک ظهور است و این یک ظهور. آن کلام بدون آن قرینه آن ظهور را داشته و حالا با این قرینه این ظهور را دارد. هر دو هم مراد جدی بودند.

پس بنابراین حرف مرحوم شهید صدر قدس سره این می‌شود که ما سه فرضیه بیشتر نداریم. در فرضیه دوم و سوم روشن شد که اصلاً ظهوری نیست یا خلف فرض است چون که ظاهر حالش این است که یک مراد واحد واقعی دارد که می‌خواهد آن را با این کلام بیان کند. فرضیه اول هم دیدید که نمی‌شود مادامی باشد.

پس بنابراین، این فرمایش مرحوم خوبی که در باب مطلق فرموده ظهورش مادامی است، تمام نیست. و در غیر باب مطلقات هم تمام نیست. ظهور مادامی نیست. این وجه اول که از کلمات مرحوم شهید صدر قدس سره استفاده می‌شود. حالا اگر خواستید مراجعه بفرمایید، به کتاب بحوث، جلد 7، صفحه 183 نظر بیندازید.

جواب اشکال اول: (20:27)

عرض می‌کنم به این که از بیانی که ما برای مستند این فرضیه عرض کردیم، روشن شد که این بیان نمی‌تواند رد آن را بکند. کدام یک از مقدمات آن بیان را این رد می‌کند؟ آن مستند این را می‌گفت که تحقق ظهور تصدیقی معلول ظهور حال است. و معلول يتوقف علی تواجد علتہ حدوثاً و بقاءً. این هم مقدمه دوم. پس مقدمه اول آن حرف این است که ظهور تصدیقی کلام معلول ظهور حال است. مقدمه ثانیه این است که معلول در حدوث و بقاء تابع علتش است. محتاج به علتش است. هر وقت آن علت از بین برود، این هم از بین می‌رود. مقدمه سوم این بود که بعد از آمدن قرینه منفصله، این ظهور حال دیگر از این به بعد وجود ندارد نه نداشته. خب پس بنابراین وقتی از این به بعد این ظهور حال وجود ندارد، به حکم دو تا مقدمه قبلی چه می‌شود؟ باید دیگر ظهور تصدیقی نباشد برای این که این، معلول آن هست یا نیست؟ هست. معلول در بقاء هم محتاج به علتش هست یا نیست؟ هست. خب علت نیست پس معلولش هم نیست. این ظهور حال دیگر الان نیست. شما همه‌اش می‌فرمایید که آن ظهور بوده و حالا هم هست. بله ما که قبل را نفی نمی‌کنیم. این قضیه نمی‌گوید قرینه منفصله هادم ظهور قبل است به این معنا که قبل را عما هو علیه منقلب می‌کند و می‌گوید آن وقت ظاهر نبود. نه این را که نمی‌گوید. می‌گوید تا حالا ظهور این بوده و این هم سر جای خودش باقی است ولی از این به بعد ظهوری نیست. مرحوم خوبی فرمایشش این است. می‌فرماید که «الرباء حرام» که الربا اطلاق دارد. این ظهور اطلاقی چون قرینه متصله کنارش نبوده پیدا شده و این ظهور همین طور هست هست هست تا آن روزی که امام صادق علیه السلام فرمود «لاربا بین الولد و الوالد». از آن روزی که حضرت علیه السلام این را فرمود و به گوش مردم رسید، دیگر این «الرباء حرام» اطلاق ندارد. تا حالا اطلاق داشته ولی از این به بعد دیگر اطلاق ندارد. و این اطلاق مادامی است. حالا اطلاق مادامی است یا سایر ظهورات مادامی است. «إغسل للجمعة» دلالتش بر وجوب مادامی است. تا مادامی که نرسیده به ما «لأبأس بترك غسل الجمعة» این ظهور وجوب هست. وقتی آن رسید، دیگر ظهور وجوب نیست. نه نبوده. از حالا نیست.

خب این مطالب مرحوم شهید صدر قدس سره کجا این را باطل کرد. شما باید دست بگذارید روی این مقدمات و بگویید یکی از آن‌ها اشکال دارد. آن‌هایی که شما می‌فرمایید، این فرضیه هم قبول دارد و می‌گوید بله آن موقع ظاهر حالش این بود که با همین کلام می‌خواهد بیان بکند. ظاهر حالش همین است. براساس آن ظاهر حال یک ظهور تصدیقی درست شد اما الان که به قرینه برمی‌خوریم، آن ظاهر حال سر جای خودش هست و فقط چیزی که الان برای ما حادث می‌شود این است که می‌فهمیم آن اماره که ظاهر حال باشد، مطابق با واقع نبوده. و این نمی‌خواسته فقط با آن کلام بیان بکند.

سؤال: فرضیه اول می‌گفت ظاهر حالش تمام مرادش است.

جواب: که تمام مرادش را با این کلام می‌خواهد بیان بکند. این ظاهر آن موقع بود. حالا هم که به قرینه برخوردیم می‌فهمیم آن ظاهر حال مطابق با واقع نبوده، نه آن ظاهر حال آن جوری نبوده. هر کس به آن نگاه بکند، حکم می‌کند و قضاوت می‌کند که آره ظاهر حالش این است که با همین کلام می‌خواهد بیان بکند.

سؤال: آقای خوبی آن فرضیه اول را پذیرفته؟

جواب: فرضیه اول یعنی کدام؟

سؤال: فرضیه اول این بود که به شخص همین کلام ظاهر حال متکلم این است که بیان می‌کند.

جواب: ظاهر حالش این است که با همان کلام می‌خواهد بیان بکند.

سؤال: ...

جواب: نه آن بحث صغروی است که در شرع این جوری هست یا این جوری نیست. آن خودش محل کلام است که آیا واقعاً حالا شرع این جوری است. البته امروز که این روایات جمع شده با هم دیگر و ما این را می‌بینیم، به ذهن‌مان می‌آید که لعل این جوری باشد ولی خود روات، خود معاشرین با معصومین علیهم السلام چنین حسی در آن‌ها نبوده و آن‌ها هم مثل ما دارند حرف می‌زنند. چون این کلمات هم جمع نشده تا مثلاً عام، تخصیص خورده باشد. پس بنابراین همان متدی که در محاورات خودشان اعمال می‌کردند، در استفاده از کلمات معصومین علیهم السلام هم به خرج می‌دادند و ردع نشدند. پس معلوم می‌شود که ما با کلمات معصومین علیهم السلام هم باید همان روشی که در محاورات خودمان اعمال می‌کنیم، اعمال نمائیم.

سؤال: ...

جواب: به خاطر این که همان متد محاوره‌ای اعمال می‌شده و هیچ ردعی از آن نشده. پس معلوم می‌شود وظیفه همین است.

سؤال: کلامنا کالکلام الواحد. این قدر به روات می‌گفتند ما یک حرفی می‌زنیم تقییدش را ببینید.

جواب: کجا داریم کلامنا کالکلام الواحد؟ که ببینید تقییدش و تخصیصش.

سؤال: می‌دانستند تقیه می‌کردند.

جواب: تقیه باز مسأله جدایی است. تقیه برای جهت قضیه است. ولی ظاهر حالش این است که تقیه نیست.

سؤال: در مناظرات با ابوحنیفه داریم این مطلب را مکرر که کلام ما عام و خاص دارد.

جواب: خب در کلام همه دارد.

سؤال: نه می‌خواهم بگویم از آن برداشت می‌شود که ...

جواب: عام را باید بشناسید، خاص قرآن هم همین جوره. یعنی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که کسی قرآن را می‌تواند تبیین کند که عامش را بفهمد، خاصش را بفهمد، ناسخ را بداند، منسوخ را بفهمد. اما این‌ها نه در حدی است که کلام‌ها را مختل بکند. خاص و مقید و ناسخ گاهی هست. همه آدم‌ها هم همین طور هستند. گاهی یک عامی می‌گویند و بعد خاص می‌گویند اگر در مقام قانونگذاری باشند. حالا آن را عرض می‌کنم آن یک بحثی صغروی است در خصوص کلمات شارع.

این وجه اول برای رد که نافع نشد به رد این استدلال برای این فرضیه.

اشکال دوم: (28:40)

رد دوم و وجه دوم در ردّ که باز این وجه دوم هم از کلمات مرحوم شهید صدر قدس سره در همان صفحه‌ای که گفتیم استفاده می‌شود. و آن این است که خب این جا ما می‌گفتیم چه؟ این فرضیه این بود که استمرار ظهور منعقد شده معلق است و متوقف است بر عدم وصول قرینه منفصله. ایشان فرموده اصلاً وصول برای مقام تعذیر و تنجیز است، نه برای مقام ظهورسازی. اصلاً دخلی در ظهورسازی ندارد. اگر تکلیف واصل شد منجر می‌شود و اگر واصل نشد، خب بیانی نیست و قبح عقاب بلایان می‌آید طبق نظر معروف. طبق نظر مرحوم شهید صدر قبح عقاب بلایان نمی‌آید اگر احتمالش را می‌دهید چون حق الطاعة موجود است ولکن برائت شرعی و برائت عقلایی جاری است. ایشان برائت عقلیه را منکرند وقتی احتمال تکلیف می‌دهید اما برائت عقلایی و برائت شرعی وجود دارد. پس وصول تنجیز می‌آورد و عدم وصول عذر می‌شود استناداً به برائت عقلی و شرعی و عقلایی و یا فقط استناداً به برائت عقلایی و شرعی. این وصول در آن جا حوزه کارآمدی‌اش حوزه تعذیر و تنجیز است اما در حوزه ظهورسازی، نه هیچ ربطی به این جا ندارد.

«لا معنا لإدعاء أن وصول القرينة رافع للظهور. و ذلك لوضوح أن خصوصية الوصول غير دخیلة في تكوين الظهورات. بل في الحجة و التنجيز و التعذیر فحسبه.»

این کلامی را که خواندم وقتی آن جا مراجعه می‌کنید، شاید عینش آن جا نیست. قسمت زیادیش را من دخل و تصرف کردم برای این که مناسب مقام باشد. چون این حرف‌ها را ایشان در ذیل حرف مرحوم خویی زدند که مربوط به مطلق است. ما چون عام می‌خواهیم بحث بکنیم فلذا یک خرده تغییر در عبارت دادیم و لذا می‌گوییم «راجع» به آن جا و نمی‌گوییم آدرس این است. می‌گوییم راجع به آن کلام که مناسب با این هست. این کلام مُقْتَبَسٌ منه ما است.

آیا این کلام تمام است که وصول در ظهورسازی دخل ندارد؟

جواب اشکال دوم: (31:59)

این را هم ما عرض می‌کنیم به این که این سخن تمام نیست برای خاطر این که همان طور که گفتیم کدام ظهور را شما می‌فرمایید؟ ظهور تصویری را می‌فرمایید که این لفظ چون وضع شده برای این معنا، این معنا را می‌کشاند و می‌آورد به نفس به علقه الوضعیه. آن بله. اگر آن را می‌فرمایید، آن که محل کلام نیست. ما ظهوری که داریم روی آن صحبت می‌کنیم و الان محل کلام است، ظهور تصدیقی است. یعنی این متکلمی که این حرف را زده، اراده و مرادش طبق همین است که گفته. این ظهور توقف بر چه دارد؟ بر ظهور حال دارد. ظهور حال با تصریح خودش به خلاف، می‌شود باقی باشد، می‌شود محقق باشد؟ پس دخالت در آن ظهور تصدیقی هم دارد. پس وصول قرینه در دو حوزه کارآمدی دارد، نه فقط در حوزه تعذیر و تنجیز است. هم در حوزه تعذیر و تنجیز کارآمدی دارد و هم در حوزه تحقق ظهورات تصدیقی، تکوّن ظهورات تصدیقی.

اشکال سوم: (33:27)

وجه سوم در ایراد بر این فرضیه:

فرمودند این که شما بیایید بگویید ظهوراتِ الفاظِ مُتَطَوِّر است. یعنی یک زمانی ظهورش این است و بعد ظهورش یک چیز دیگر می‌شود. تَطَوُّر در ظهور لا معنا له. قبل از این که قرینه واصل بشود یک ظهوری دارد و بعد که قرینه واصل شد یک ظهور دیگر پیدا می‌کند. این، تطور است چون بالاخره آن ظهور منعدم می‌شود و یک ظهور جدید پیدا می‌شود. این تطور و تحول در یک کلام واحد که صَدَرَ مِنْ مُتَكَلِّمٍ واحد، چه معنا دارد؟ لا معنا له.

«لا معنى لفرض كونه الكلام الواحد الصادر عن المتكلم ظاهراً فى معنى فى زمانٍ و فى معنى آخر فى زمانٍ آخر.»

جواب اشکال سوم: (34:48)

این هم به خدمت شما عرض شود که جواب گنگی است. یعنی برای مستدل حل نمی‌کند. آن مستدل می‌گوید چرا لا معنا له؟ آن را برهان دارد اقتضاء می‌کند. ظهورهای مختلف یعنی ظهور تصدیقی را داریم می‌گوییم. خب تا حالا چون ظاهر حالش این بوده که با این کلام است، خب این ظهور درست شد و از این به بعد ظهوری درست می‌شود که حجت است. چون معلوم شد به مجموع می‌خواهد مراد جدی خود را بگوید. آن ظهور قبلی یک ظهور غیرحجتی است. آن که لا معنا له و در محاورات یک چیز غیر مأنوسی است، این است که ظهورات مختلفه‌ای باشد که همه‌اش حجت باشند. این که مثل آن فرضیه سوم بود، درسته. چون دأب بر این نیست که بگویند می‌خواهیم صرفه‌جویی کنیم لذا یک «إِغْسَالُ الْجُمُعَةِ» می‌گوییم تا هفت یا هشت یا ده سال وجوب بفهمند و بعد از آن جا «لا بأس به» می‌گوییم تا از آن استحباب بفهمند برای این که دیگر «إِغْسَالُ الْجُمُعَةِ» دیگری که به نحو استحباب باشد، نگوئیم. فقط یک «لا بأس به» به همان قبلی می‌زنیم که از این به بعد بشود استحباب از آن فهمید. خب این متعارف نیست و حتی یک مورد هم شاید نباشد بلکه همان شبهات استعمال لفظ در اکثر از یک معنا را هم دارد. ولی این که گفته بشود تا حالا ظهورش این بوده و بعد می‌فهمیم اشتباه بوده. «اشتباه بوده» نه این که ظهور نبوده بلکه به این معنا که این ظهور مخالف واقع بوده. این اماره مخالف واقع بوده. این چرا لا معنا له؟

پس بنابراین، الی هنا آن استدلالِ این فرضیه چهارم علی قوته باقی است. این وجوه را نمی‌تواند آن را مردود کند.

اما ببینیم باز جواب‌های درست و حسابی داریم برای این یا نه.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.